

در بسیاری از جلسهای شعر کسانی هستند که سالهاست فقط در پی حاشیه‌دار کردن دیگر شاعران هستند

## شعر می‌کشد مرا به پیش...\*

مروری بر برخی آسیب‌های جلسات شعر

مریم جعفری آذرمانی

همه‌ی شاعران بعد از اندکی مطرح شدن، دیگر در این جلسه‌ها شرکت نمی‌کنند. شاید انتظار دارند که حتماً از آن‌ها دعوت شود یا این که دستمزدی برای شاعر بودنشان دریافت کنند. این دستمزد می‌تواند فقط احترام باشد شاید هم با همین مشکلاتی که خواهیم گفت روبه‌رو شده‌اند و تاب نیاورده‌اند. البته شرکت در این جلسه‌ها برای شاعران غزل‌سرا بیشتر مورد توجه است، هم از سمت مخاطبان هم از سمت خود شاعر. نمونه‌ی مهمش هم زنده‌یاد «حسین منزوی» که واقعا چه مشتاقانه در انواع جلسه‌ها حضور داشت و شعر هم می‌خواند. دلیل عمده‌اش هم این است که جز یکی دو مورد که آن‌هم معمولاً بعد از انتشار کتاب، اتفاق می‌افتد در مجله‌های مختلف شعر، جایی برای شاعران غزل‌سرا نیست؛ زیرا حاضرند هر نوع نوشته‌ای را منتشر کنند به شرط آن که غزل نباشد و اگر هم گاهی از دستشان در می‌رود، از صفحه‌های شعر امروز (!) جدایش می‌کنند و جای بسیار کمتری به آن اختصاص می‌دهند و گاهی وقت‌ها هم که مجله‌های مخصوص غزل منتشر می‌شود، نتیجه‌ای جز تاسف خوردن شاعران غزل‌سرای مستقل ندارد و این مشکلات باید در جای دیگری و به طور مفصلی بررسی شود...

ولی حضور شاعر در جلسه‌های شعر در تحرک شعرش بی‌تاثیر نیست، چون می‌تواند انواع شعرها و نظرها را بشنود و در صورت لزوم مسیر شعری‌اش را پویاتر و قابل‌انعطاف‌تر طی کند. به ویژه شاعران غزل‌سرا پیش از انتشار هر کتاب، به دلیل همان بی‌اعتنایی مجله‌های تخصصی، ناچارند به این روش شعرهای منتشر نشده و جدیدشان را در معرض مخاطبان قرار دهند اما در بسیاری از جلسه‌های شعر کسانی هستند که سال‌هاست فقط در پی حاشیه‌دار کردن دیگر شاعران هستند، خدا نکند شعری که کمی مطرح‌تر از دیگران است و حرفه‌ای‌تر فعالیت می‌کند در جلسه‌ای حضور دایمی داشته

به عنوان یک شاعر، همیشه برای مخاطب ارزش قابل‌بوده‌ام؛ گیرم که حتا یک نفر باشد که هنوز هم به دنیا نیامده باشد و درست است که صرفاً برای مخاطب نوشته‌ام، اما همیشه در جستجویش بوده‌ام. در واقع یکی از دلایلی که در جلسه‌های شعرخوانی و بررسی شعر شرکت می‌کنم همین است. فقط در یک جلسه است که هر هفته شرکت می‌کنم، اما به جلسه‌های مختلف گاهی وقت‌ها سر می‌زنم و به عنوان یک عضو فعال، شعر هم می‌خوانم. در بعضی از این جلسه‌ها مورد بررسی هم واقع می‌شوم؛ البته بیشتر وقت‌ها خودم، نه شعرم.

شاید در این ساعت که این‌ها را می‌نویسم، یکی دو جلسه در سطح تهران باشد که بسیار مفید و مورد توجه باشد. هر شاعر یا شعردوستی می‌تواند با حضور در این جلسه‌ها، فایده‌هایش را هم ببیند؛ اما در این نوشتار سعی می‌کنم فقط بعضی مشکلات را عنوان کنم؛ زیرا این مشکلات فقط با تجربه‌ی چندین‌ساله در این جلسه‌ها قابل‌دین است و بسیاری حرف‌ها هم هست که یا قابل‌نوشتن نیست یا این که بعد از سیزده‌سال که در این جلسه‌ها حضور داشته‌ام حضور ذهن کامل برای اشاره به آن‌ها نداشته باشم حرف‌هایی که می‌زنم شاید رنگی از غرور داشته باشد اما اشکالی ندارد.

موضوع این نوشته حول محور جلسه‌های شعر می‌چرخد، پس ناگزیر موردهایی هم که مستقیماً به این جلسه‌ها مربوط نمی‌شود تا جای ممکن بررسی خواهد شد. تلاش این نوشته در جهت بی‌اعتنا کردن نیست، بلکه در این است که کمی از واقعیت موجود را نشان دهد.

آیا جلسه‌های شعرخوانی و بررسی شعر نقش مهمی را در جامعه‌ی شعری بر عهده دارند؟ حضور شاعر در این جلسه‌ها، در روند شعری‌اش بی‌تاثیر نیست؛ چون دست کم می‌تواند واکنش‌های برخی مخاطبان را از نزدیک ببیند. تقریباً



شماره ۶۷  
پاییز ۱۳۸۸

باشد دیگر باید خیلی مشکلات را تحمل کند با رفتارهای غیرمحترمانه و مغرضانه‌ی بسیاری روبه‌رو می‌شود.

در اولین سال‌هایی که وارد جلسه‌های شعر می‌شوی، طوری با تو رفتار می‌کنند که انگار همه از تو شاعرترند! در حالی که چند سال می‌گذرد و همان کسانی که از تو شاعرتر نشان داده شده‌اند، به دلایلی که بعضی از آن‌ها را در این متن خواهم گفته هیچ پیشرفتی نکرده‌اند و آن قدر مورد حذف قرار می‌گیری، که در نهایت تا کتاب‌هایت را منتشر نکنی کسی تو را نمی‌شناسد! چون خدا نکند که از شعرت جایی تعریف کنند فقط دوست دارند درباره‌ی خودت حرف بزنند. در ابتدای ورود به جلسه‌های شعر، باید خیلی مراقب باشی تا بعد از سال‌ها بتوانی هم‌چنان شعر بگویی و با زبان خودت حرف بزنی. بعضی‌ها دوست دارند که تو را جزو گروه خود کنند و بعدها هم افتخار کنند که مثلاً فلانی شاگرد من بوده و هر چه که در شعر دارد مدیون من است. اینان به اقتضای سن و امکاناتشان به روش‌های مختلف عمل می‌کنند، اگر امکانی داشته باشند با تشکیل کلاس‌های نیمه‌خصوصی، که حتا بعضی از آن‌ها باید با هماهنگی قبلی هم باشد، چه استعدادهایی را که به اسم خودشان سند زده‌اند و شاعرانی که کاملاً در این جلسه‌ها خود واقعی‌شان به خود گروهی تبدیل می‌شود بعد از مدتی متوجه می‌شوند که کاش مستقل عمل می‌کرده‌اند، چون اصولاً شاعران مهم و تاثیرگذار کمتر به تشکیل چنین جلسه‌هایی رغبت نشان می‌دهند و به همین دلیل است که معمولاً از جلسه‌های کارگاهی، شاعری که فعالیتش دوام داشته باشد بیرون نمی‌آیند چون به محض تعطیلی، به ندرت پیش می‌آید که بتواند راه را به تنهایی طی کند و چون ذهنش تقریباً شست‌وشو داده شده است، دیگر بدون استاد خود که معمولاً هم شاعران مهمی نیستند اگر چه حرفه‌ای هستند نمی‌تواند راه را ادامه دهد و به عنوان‌ها و تشویق‌های همان جلسه‌ها دل خوش می‌کند.

در بعضی از جلسه‌های عمومی‌تر، شاعرنمایی هستند که به روش‌های مختلف از شعرهایت کپی برمی‌دارند، مثلاً بیت اول را بر می‌دارند و با کمی تغییر، مال خودشان می‌کنند و با ردیف کردن کلمه‌های زبان بسته و چنانچه آن‌ها در وزن و قافیه، بقیه‌اش را به ضرب و زور می‌گویند و به نام خودشان همه‌جا می‌خوانند و بعد از اینکه تصمیم به انتشار کتاب می‌گیرند، دیگر یادشان می‌رود که به بیت‌های اصلی که دیگر دستمالی شده‌اند در زیر نویس اشاره‌ای کنند و جالب است که دقیقاً فقط شاعری را که مسبب انتشار کتاب‌شان بوده است و از او هم تضمینی داشته‌اند فراموش نمی‌کنند البته باید یادآوری کنم که اگر شاعری باشد که از شعر شاعر دیگر استقبال یا تضمین کند و نسخه‌ی بهتری را از آن‌ها بدهد مطمئن هستم که کسی اعتراض نخواهد کرد.

تازه‌کارانی را هم می‌بینی که از روی منطق شعرهایت می‌نویسند و اصولاً چون منطقی هم در ذهن مقلدشان ندارند، تا جای ممکن شعر را مفتضح می‌کنند و همه جا بارها می‌خوانند تا نوشته‌ی وزن و قافیه دارشان از بر شود و حتا دیگر به تو سلام هم نمی‌کنند چون فکر می‌کنند که به به گفتن‌های حاضران همیشه واقعی است. این‌ها همان کسانی هستند که از سر بیکاری

وارد جلسه‌های شعر می‌شوند و کافی‌ست یک بار اشتباه کنی و سلام و احوالپرسی داشته باشی؛ دیگر آن قدر خودشان را مهربان و محترم نشان می‌دهند که تو هم دلت می‌سوزد و کمی روش شعر گفتن را به آن‌ها یاد می‌دهی و بعد هم تشویق‌شان می‌کنی که شعر بگویند و چند ماه که می‌گذرد می‌بینی شعر کمی می‌گویند و بعضی‌ها هم ناآگاهانه تشویق‌شان می‌کنند و به آن‌ها پر و بال می‌دهند لاجرم دیگر رفتارشان عوض می‌شود و مثلاً برای آن که خودشان را محترم نشان دهند داخل جلسه که دیگران هم هستند به انواع مختلف چاپلوسی تو را می‌کنند و کلی خودشان را با تو صمیمی نشان می‌دهند و پشت تریبون هم به روش‌های مختلف از تو یاد می‌کنند! اما وقتی تو را تنها می‌بینند شخصیت واقعی‌شان را اجرا می‌کنند و حتا جواب سلام تو را نمی‌دهند و چون بسیاری از فنون شعری تو را ناشیانه و به صورت مبتدی و دست و پا شکسته و با کمال بی‌استعدادی در نوشته‌هایشان اجرا کرده‌اند دیگر اگر تو باز هم این فنون را در شعرت اجرا کنی چه بسا که به تقلید از آن‌ها متهم شوی! پس ناچاراً به درجه‌های دیگر شعر فکر کنی و البته این مساله‌ی شر را به نوعی به خیر تبدیل کنی و هی شعرت را تغییر دهی. دستشان درد نکند! بگذریم.

در جایی جلسه‌ای با مسوولیت خودت برگزار می‌کنی و به کسی تریبون می‌دهی که با همان تریبون به بهانه‌ای به گردنت می‌زند و بعد هم در وبلاگ شخصی‌اش انواع توهین‌ها را به تو می‌کند و حتا تهمت می‌زند که تو می‌خواستی خودت را مطرح کنی! و به همین جا ختم نمی‌شود باید این آبرویی را که از خودش برده به گوش همه برساند و همه را دعوت کند تا وبلاگش را بخوانند. یعنی کسانی هم هستند که اگر تریبون خودت را دستشان بدهی با همان تو را خفه می‌کنند و بعد هم در تریبون مجازی خودشان تو را تخطئه می‌کنند.

برنامه‌ریزان یک جلسه‌ی ماهانه که از طرف یک ناشر در یکی از بهترین سالن‌های موجود برگزار می‌شود، برای خالی نبودن عریضه فقط یک جلسه از چندین جلسه‌ی خود را به شاعران غزل‌سرا اختصاص می‌دهند و کسانی را که با هم تناسبی ندارند دعوت می‌کنند و بعضی از دعوت‌شدگان فکر می‌کنند که جلسه مال آن‌هاست و وقتی طولانی از یک جلسه‌ی دو سه ساعتی را به خودشان اختصاص می‌دهند و تو هم چیزی نمی‌گویی که چرا شاعران غزل‌سرا را از دیگران جدا کرده‌اید و می‌روی و دو تا شعر می‌خوانی که بیشتر از سه دقیقه طول نمی‌کشد.

در جلسه‌ای که سال‌ها شرکت کرده‌ای یک روز می‌بینی برای مناسبتی کسانی را دعوت کرده‌اند که نوشته‌هایشان با هیچ معیاری قابل قیاس با شعر تو نیست، اما با تشریفات و چاپلوسی پشت تریبون حاضر می‌شوند و بعد هم پاکتی - برای احترام، نه ارتزاق - دریافت می‌کنند و تو هم اگر چیزی بگویی فکر می‌کنند طمع ارتزاق داری نه احترام؛ ولی تو خودت می‌دانی که از چنین کسانی توقع هیچ کلام را نداری. خیلی‌ها خودشان را به تو نزدیک می‌کنند و دوست نشان می‌دهند چون

در بعضی از جلسه‌های عمومی‌تر، شاعرنمایی هستند که به روش‌های مختلف از شعرهایت کپی برمی‌دارند، مثلاً بیت اول را بر می‌دارند و با کمی تغییر، مال خودشان می‌کنند و با ردیف کردن کلمه‌های زبان بسته و چنانچه آن‌ها در وزن و قافیه، بقیه‌اش را به ضرب و زور می‌گویند و به نام خودشان همه‌جا می‌خوانند



شماره ۶۷  
پاییز ۱۳۸۸

گروهی هم هستند که شاعران تازه کار را هدف قرار می دهند و اگر استعدادی ببینند که بویی از استقلال شخصی شاعر داشته باشد تا او را از جلسه‌ها به هر نحوی طرد نکنند راحت نمی شوند



شماره ۶۷  
پاییز ۱۳۸۸

فکر می کنند که شاعر مهمی هستی و بعد هم که با زبان تلخ و رفتارهای بی غرض و صادقانه‌ی تو که در جواب نظرهای سست آن‌ها می دهی، رو به رو می شوند داستان را برعکس تعریف می کنند و همه جا از نظریات ادبی خود و کتاب‌هایی که خوانده‌اند می گویند و همان حرف‌هایی را که یادشان داده‌ای، همه جا به اسم خودشان ارایه می دهند و وانمود می کنند که آن‌ها بوده‌اند که در شعر تو موثر بوده‌اند، ولی تو حتا اسمشان را هم جایی بر زبان نمی آوری؛ چون معنوریت اخلاقی نمی گذارد واقعیت کاملاً روشن شود

در بعضی جلسه‌ها کسانی هستند که ایرادهای شعرشان را صادقانه (و نه در جمع) به آن‌ها می گویی، چون دلت می سوزد و فکر می کنی که شعرشان بهتر می شود و بعد از مدتی که هیچ تغییری نمی بینی، متوجه می شوی که به جای فکر کردن رفته‌اند و خودشان را خیلی بهتر از تو جا زده‌اند و از تو کلی ایراد گرفته‌اند و دیگر وقتی نمانده است که شعری بگویند و حالا فکر می کنند که حتا از تو خیلی جلوترند و تو که دیگر کاری با آن‌ها نداری باید در معرض رفتارهای بی ادبانه‌ی آن‌ها هم باشی!

برای تشکیل جلسه‌ای که آن چنان هم راضی به مدیریت آن نیستی، دعوت می شوی و با وجود این که از تو جواب مثبتی نخواهند شنید، باز هم به تو گوشزد می کنند که مثلاً این ظاهر را باید داشته باشی... اما به فاصله‌ی کوتاهی جلسه‌ای تشکیل می شود که انواع مدهای روز را در آن می بینی.

در یک جلسه، کسی که سیاستمدارانه و غیرشاعرانه از چطور خوانده شدن وزن شعرت ایراد گرفته، فقط به خاطر این که بحثی تکراری را به میان بکشد، و جنجالی الکی درست کند تا بلکه چند هفته بر سر زبان‌ها باشد، بعد از جلسه، جلوی همه از تو معذرت خواهی می کند و بعد هم تو می مانی و خلق و خویت که همه فکر می کنند کاش بهتر از این بود و تو را به عصبانی شدن بی جا متهم می کنند و حرف‌های دیگر هم رویش می گذارند!

در جلسه‌ای شرکت می کنی، فقط به این دلیل که دبیر جلسه دوست تو است و وقتی که می گویی که فلان شاعر به بزرگی آنچه شما می گویند نیست، همان حرف را به شکل دروغ آمیز از تریبون دیگر می شنوی و کلی حاشیه پردازی می کنند که فلانی بزرگان ما را قبول ندارد و بعد هم می بینی که بعد از ماه‌ها هنوز ماجرا تمام نشده است و از زبان کسان دیگری که ظاهراً موجه تر هم هستند و اصلاً در جلسه‌ی مذکور حضور نداشتند و باز هم در تریبون دیگر می شنوی و خلاصه به گفته‌ی شاملو: «هر گاو گند چاله دهانی آتش فشان روشن خشمی» می شود و تاسف می خوری از این همه شاعر نمایان بیکار که چه حوصله‌ای برای کش دادن یک حرف دارند و این شبهه برایت پیش می آید که گویا خیلی مهم تر از آنی هستی که فکر می کنی.

در جلسه‌ای حاضر می شوی شعری می خوانی و کسی که اصلاً در هیچ سطحی صاحب نظر نیست، ناگهان به تو می گوید این شعر را چه وقتی گفته‌ای؟ می خواهد ببیند که حالا که به هر دلیلی با او و امثال او سلام و

علیکی نداری احتمالاً شعرت ضعیف شده است و تو هم جوابی نامشخص می دهی؛ در حالی که می دانی همین شخص هنوز در هر جلسه‌ای از مرگ مولف (!) حرف می زند

بعد از سال‌ها جایزهای با اعتبار مالی قابل توجه، برای فقط یکی از کتاب‌هایت به تو تعلق می گیرد (البته نه این که از پول‌هایی که به ناشران کتاب‌هایت داده‌ای و هزینه‌های مادی و معنوی شاعر شدن که ممتی سر کسی ندارد، بیشتر باشد) و کلی حرف و حدیث می شنوی که: «ببینیم فلانی معرفت دارد برگ‌های سبزش را تحفه‌ی درویشان کند؟» و تو دنبال رابطه‌ی بین این حرف و ماجرای اتفاق افتاده هستی. بعضی‌ها هم که دستشان به گوشت نمی رسد، از بوی گند آن حرف می زنند در حالی که بعضی از اینان از همه جا پول می گیرند و حتا برای شعر دسته چندی خود هم دستمزدهایی دارند و حق دارند که صدایشان از جای گرم بلند شود

گروهی هم هستند که به خاطر همین جایزه بردن‌ها و به خاطر این که مثلاً ناشری را معرفی کرده‌اند تا کتابت را منتشر کنی (البته باید تا ریال آخر سرمایه گذاری کنی) پشت تریبون تو را تشویق می کنند و خود را با تو دوست نشان می دهند و از کتابت و ناشر کتابت حرف می زنند و انگار نه انگار که تو خودت همه‌ی کارهایت را انجام داده‌ای؛ در حالی که می دانی همین‌ها وقتی که در بهترین موقعیت، جلسه‌های بررسی کتاب تشکیل می دهند تو را عمداً فراموش می کنند و اگر کسی هم به آن‌ها اعتراض کند که چرا در این همه جلسه برای فلان شاعر جلسه‌ای نگذاشته‌اید می گویند: «شما به فکر خودتان باشید...» و آن کسی که باید به فکر خودش باشد، می فهمد که فردا هم با او همین بی‌اعتنایی را انجام خواهند داد

در بعضی جلسه‌ها هستند کسانی که سال‌هاست احترام ظاهری خاصی برای دیگران دارند و تقریباً سن و سالی از آن‌ها گذشته، اما وقتی که با شاعر مستقلی رو به رو می شوند خود واقعی‌شان را نشان می دهند در واقع بعضی از اینان رک بگویم اصلاً قابل احترام نیستند چون با ظاهری آراسته که البته بویی از تملق هم دارد در همه جا ظاهر می شوند و هیچ کاری جز آزار دادن و بی‌اهمیت جلوه دادن شاعران مستقل ندارند و البته اکثراً شعری هم ندارند و یا اگر دارند از سر مهربانی دیگر شاعران است.

گروهی هم هستند که شاعران تازه کار را هدف قرار می دهند و اگر استعدادی ببینند که بویی از استقلال شخصی شاعر داشته باشد، تا او را از جلسه‌ها به هر نحوی طرد نکنند راحت نمی شوند بعضی از اینان با اهمیت ندان و بعضی دیگر با حاشیه ساختن به هدفشان می رسند و چه شاعران زن تازه کار و بااستعدادی که از ترس این و آن خود را در جلسه‌های ادبی آفتابی نکرده‌اند و اصلاً رفته‌اند که رفته‌اند و تو به عنوان یک شاعر که مرد هم نیستی، باید خیلی گستاخ باشی که سال‌ها دوام بیاوری.

این گروه که با ظاهرها و رفتارهای مختلف در جلسه‌ها حضور دارند، از هیچ کاری در جهت پایین آوردن شخصیت شاعران مهم تر و تاثیرگذارتر دریغ نمی کنند و چون در ظاهر، انسان‌های مورد توجهی هستند نمی توانی مستقیماً با آن‌ها برخورد کنی چون عموم تماشاگران همیشه حق را به کسی می دهند که آرام و مودبانه هدف غیرانسانی‌اش را دنبال می کند



دفاع کرده! و تو نمی توانی از میزان صلاحیت او و دیگران بگویی چون ظاهرا رفتاری انسانی و صادقانه انجام داده. مشکل دیگر این گونه جلسه ها این است که خدا نکند زبان دیگری جز فارسی بلد باشی دیگر تو را مترجم معرفی می کنند و نه شاعر. و همیشه فکر می کنند که تو نفهمیده ای که چه هدفی دارند و دل خوش به نوشته های گروهی و شبیه به هم خود هستند و خودشان را خیلی حرفه ای تر می دانند؛ البته این گروه خیلی مفید فایده هستند چون باعث تحرک شاعر غزل سرا و پایداری او در جدی گرفتن غزل می شوند، اگر چه خودشان تا مدت ها نمی دانند.

در جلسه های مجری جلسه که سال هاست تو را می شناسد برای آن که آستانه ای تحملت را بسنجد با هدف تحقیر کردن و بی اهمیت جلوه دادن شعرت، در بدترین موقعیت جلسه تو را صدا می کند و تو دیگر حسی نداری برای شعر خواندن، اما به احترام کسانی که می خواهند شعرت را بشنوند پشت تریبون می روی و هیچ اعتراضی نمی کنی.

در جلسه های که به طور دایم شرکت کرده ای به دلایلی مجری جلسه عوض می شود و با این که بسیار هم تو را می شناسد و با وجود وقت طولانی جلسه و تعداد نه چندان زیاد شاعران باز هم صداقت نمی کند و حتا کسانی که اسمشان را هم نمی داند با اشاره به رنگ لباسشان پشت تریبون فراخوانده می شوند بعد متوجه می شوی که گویا مجری از زنان شاعر و به ویژه تو خوشش نمی آید؛ یعنی مسایل شخصی و روانی خود را در جلسه های عمومی هم اعمال کرده است.

در بسیاری از جلسات مهم دعوت نمی شوی، بعد خبر می رسد که آن جلسه با حضور تمام کسانی که هر هفته می بینی شان برگزار شده و این تو بودهای که غریبه بودهای و البته این جلسه ها خالی از نفع هم نیستند و همه ای ها به این دلیل است که زیر پرچم کسی نرفته ای و برای کسی چاپلوسی نکرده ای و همیشه رو راست حرفت را زده ای و به خیلی ها بر خورده است.

در جلسه های ناگهان یک نفر پیدا می شود که فکر می کند خاتم الشعراست و چند تا نوحه از خودش کم سوادتر پیدا می کند و در مقابل شعر تو علم می کند و دیگران هم به دلایلی که آنچنان هم نامعلوم نیست از این جریان دفاع می کنند و این تو هستی که باید خودت را به نشنیدن بزنی و نوحه ای آموزش دیده حتا ممکن است در نوشته ای وزن و قافیه دارش به شاعران مهم جلسه توهین هم بکنند و سرش را بالا بگیرد چون عموما خاتم الشعرايان (۱) اگر چه استاد هجو کردن هم نیستند، اما دستی در این زمینه دارند و به دلیل تکبرشان فکر می کنند که فقط خودشانند که بلند دیگران را مورد تمسخر قرار دهند و چون ذهن محترمی هم ندارند به هیچ کس رحم نمی کنند و چه آبروهایی که به خیال خودشان از دیگران می برند و چه شاعران مهمی را که دل شکسته می کنند.

وقتی در جلسه ای به طور مداوم حضور داری در زندگی شخصی ات دخالت می کنند و سوال های بی جایی می پرسند و وای به روزی که از دواج کنی!

بعضی از اینان دوست دارند که با آن ها ارتباط صمیمانه ای داشته باشی تا بلکه برایت نقدی بنویسند و یا شعرهایت را در جایی منتشر کنند و فکر می کنند که می توانند به این وسیله خودشان را مستیب شاعر شدن تو بدانند، اما تو که زیر بار منت کسی نمی روی از این کار امتناع می کنی و صبر می کنی تا خودت و شعرها و کتابهایت و نقد و نظرهایی که برای شعرهایت نوشته می شود روند عادی خود را طی کنند و بعد می بینی که همین ها دیگر تو را تحویل نمی گیرند و سعی بیهوده در جلوه دادن دیگر گونه ای اصل قضیه می کنند.

در جلسه های شرکت می کنی که مجری با تجربه و سال خورده ای دارد و وقتی پشت تریبون تو را دعوت می کند می گوید: شعر می خوانید یا غزل؟ و نمی داند که با همین جمله چقدر خودش و به اصطلاح شاگردانش را تحقیر کرده است. و این تو هستی که اگر چه خیلی از اینان را شاعر نمی دانی، اما هیچ گاه در صدد تحقیر و کوچک جلوه دادن فعالیت های آن ها نیستی. اهالی این گونه جلسه ها (که گاهی مجریانشان محترمانه تر از این هم برخورد می کنند!) هر گاه تو را هر جا ببینند در صدد این هستند که به خیال خودشان تو را تحقیر کنند و از غزل سرا بودن تو صحبت کنند و فکر کنند که خیلی روشنفکر و انعطاف پذیر هستند؛ در حالی که تو اصلا نیازی به تعریف آن ها نداری و فقط به خاطر حفظ احترام خودت مجبوری حرف های بی سر و ته شان را بشنوی. مثلا بعضی از این ها به تو نزدیک می شوند و از این تعریف می کنند که در جلسه ای خصوصی که همه تو را تخطئه می کردند این او بوده که از تو



در بسیاری از جلسه‌ها فقط به خاطر این که زن هستی خیلی از صفت‌ها را به تو می‌چسبانند؛ مثلاً یکی از محترمانه‌ترین آن‌ها این است که به خاطر زن بودن است که شعر شما خوانده می‌شود یا مورد تشویق قرار می‌گیرد...

انگار که چون شاعری جدی هستی حق نداری روال زندگی عادی را طی کنی و هی به پر و پایت می‌پیچند و می‌گویند: دلم برایت می‌سوزد... در حالی که می‌دانی همان شخصی که این حرف را می‌زند خودش زندگی‌اش را کرده و لذت‌هایش را برده و الان هم از سفره‌ی باز شعر، چه مادی و چه معنوی بی‌نصیب نیست. بعضی‌ها هم که بی‌شرمی را به نهایت خود می‌رسانند و گمان می‌کنند که می‌توانند با فرستادن طعنه‌ها و حرف‌های رکیک و مستهجن از روش‌های مختلف، زندگی شخصی و زناشویی تو را تحت تاثیر قرار دهند، اما چون این‌گونه افراد، برخلاف تظاهرشان از منطق و هوش بالایی برخوردار نیستند راه به جایی نمی‌برند و تو فقط مجبوری گاهی تأسف بخوری از این که برای بعضی، حتی شعر هم نمی‌تواند صفت‌های زشت درونی‌شان را کاهش دهد.

بعضی‌ها هم تادر شعر قدرت و پیشرفتی ببینند تو را متهم می‌کنند به انواع کارهای ناهنجار و صفت‌هایی که در بیرون از جامعه‌ی شعری نیز مذموم هستند

در جلسه‌ای حضور داری که شخصی که حتی ظاهرش هم حالت بالاتکلیف دارد، از مباحث نه چندان جدید نقد صد سال اخیر دنیا حرف می‌زند و چون جسته‌گریخته خوانده و یا نخوانده و فقط شنیده است، چیزی را که خودش هم نفهمیده تحویل شنوندگان می‌دهد و تو هم چون نمی‌خواهی با او هم کلام شوی و یا او را انعطاف‌پذیر نمی‌بینی ناچاری سکوت کنی و تحمل کنی، چون اگر از جلسه خارج شوی تعبیرهای دیگری می‌شود. موضوع مهمی که در بسیاری از جلسه‌ها هنوز از مد نیفتاده است، بازگو کردن ناقص و فهمیده نشده و هضم نشده‌ی تئوری‌های نه چندان جدید



غیر فارسی و نسخه‌ی پیچیدن برای شعر پیشینه‌دار و پیش‌رونده‌ی فارسی است؛ گاهی حتی جلسه‌هایی به ظاهر تخصصی برای بررسی شعر معاصر تشکیل می‌دهند و همه‌جا تکبر آمیز از سواد خود حرف می‌زنند و معاصر بودن سوادشان را یکی از امتیازهای خود می‌شمارند و گاهی حتی شاعران پیشین ما را مسخره می‌کنند، در حالی که اصلاً از شعر پیشینیان هیچ نمی‌دانند و خیلی از تازه‌کاران را گمراه می‌کنند و البته خودشان سال‌هاست که تازه‌کارند.

در بسیاری از جلسه‌ها فقط به خاطر این که زن هستی خیلی از صفت‌ها را به تو می‌چسبانند؛ مثلاً یکی از محترمانه‌ترین آن‌ها این است که: به خاطر زن بودن است که شعر شما خوانده می‌شود یا مورد تشویق قرار می‌گیرد... و جالب‌تر اینکه هر جا که شعر مورد توجه قرار می‌گیرد، بعضی‌ها از سر شاید مهربانی می‌گویند: «آفرین! تو فروغ فرخزاد دوم هستی!» یا اینکه: «راه سیمین بهبهانی را ادامه می‌دهی»... انگار جز این دو شاعر کسی را نمی‌شناسند و چون ذهن منفعلی دارند، همیشه مرد و زن را جدا می‌کنند و مبادا تو را با شاعران مرد مقایسه کنند و تو حاضری که حتی - ضعیف‌ترین شاعر جهان در طول تاریخ - باشی ولی خودت باشی.

و خیلی مشکلات دیگر ...

البته بعد از همه‌ی این اتفاقات و تنگ‌نظری‌ها می‌توانی به خانه برگردی و شعر بنویسی، اگر چه گاهی اوقات هم که کسی فکر می‌کند فلان شعر را در جواب او گفته‌ای؛ بعد می‌فهمی که اینجا هم خطا کرده و اصل قضیه را نفهمیده و همه چیز را در توهم خود به هم مربوط کرده است. مثلاً ممکن است که فقط کلمه‌ی حسادت را از شعر فهمیده باشد و همان را به خودش مربوط کرده باشد! در حالی که شاعر هیچ‌گاه صرفاً به خاطر یک موضوع شعر نمی‌گوید، بلکه ناخودآگاه نقش مهمی در ارتباط مسایل درونی و بیرونی شاعر دارد و با هیچ سندی جز شاعر (تازه اگر در این زمینه هم صادق باشد!) نمی‌توان ارتباط یک موضوع را به یک شخص یا اتفاق خاص ردیابی کرد.

این نوشته در پی نشان دادن برخی آسیب‌های جلسه‌های شعر بوده است، اما این که چگونه می‌توان این مشکلات را به حداقل رساند، به طور مفصلی باید بررسی شود. شاید حضور شاعران حرفه‌ای جوان و شاعران پیش‌کسوت مطرح، بتواند در بهبود وضعیت جلسه‌ها بسیار موثر باشد. جلسه‌ای که به وسیله‌ی شاعران مهم و مطرح و جا افتاده یا دست‌کم با حضور آنان تشکیل می‌شود مشکلات بسیار کمتری دارد در واقع شاعرانی هم در طی این سال‌ها دیده‌ام که می‌توانند به حاضران در جلسه احساس بهتری بدهند، چون نیازی به پایین آوردن کسی ندارند و اگر هم کسی در جلسه این کار را انجام دهد، حتی با روش شاعرانه و محترمانه، تا حد بسیار تعدیل خواهند کرد.

در پایان، اول خودم را و بعد هم دیگر شاعران را به خویش‌نمایی دعوت می‌کنم